

خوش و دولتت خرم و خوش بگو  
 میخورم بنفشه که زینب او کرده  
 زانجا که پرده پوشی محو کیم است  
 ترسم که روزی حشر عثمان بر عثمان  
 که فوت شد بسوی چه نقصان میسازد  
 حافظی چو رست را و راه کل بسیر بود  
 تا چار باره نوشت که اوست فتیله کا

که بود عمر میانه در رسم بار و کر  
 خرم آن روز کزین باد که کین خرم  
 عاقبت میطلبد خاطر صم از کله کله  
 معرفت نیست در بر تو هم صمد ابا  
 یار که رفت وقت صحبت درین شایسته  
 که مساعده نمودم دایره صرخ کبود  
 به هم از دور و بیانم که فلک بر شایسته  
 راز سر بسینه باین که بیستان گفته

بجز از خدمت زندان کیم کار و کر  
 تا زخم آب دهکیده با بار و کر  
 غمزه شو خوش و آله طم ارا و کر  
 تا برم که هر خود را بجز یاد ارا و کر  
 حاش آنکه روم من پی یار و کر  
 هم بدست آورش با سپر کار و کر  
 کندی نقد دل ریش با ساز و کر  
 هر زمان باد و فنی بر سر بار و کر

باز گویم که درین واقعه حافظ تهانت  
 غرق گشته درین باد و بیسار و کر

بسیار کس نیست لبش فرو بهانه بگیر  
 ز وصل روح جوانان تنگی بر بگیر  
 نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بود  
 بر آن سرمه که نوشتم می و کس نه کنم  
 معاشرتی خوش رو و می بسایم تو آم  
 دل رمیده مار که پیشش میگیر  
 پرومست ارنلی بی حضور ما که وند  
 بر شرم نوبه نهادم فتح تکلف صمد با  
 هر ساله و محبوب یاد و ساله  
 کرم و عود بر آتش نمی تو بکدازی  
 بکفتمت که صد کون زلف ایدل  
 یار ساغر یا موت قیض در خوشتاب  
 حدیث تو به درین بر که گو و اعطی

هر آنچه نامح موقوف نکو کیمت میزیر  
 که در کین که عمر است مکر عالم پر  
 که این تنه قیل است و آن بهای کیم  
 اگر موافق تقدیر من بود اقتدیر  
 که در خوشش گویم بناله هم وزیر  
 خبر دیدم بخون خسته از زب کیم  
 که اندکی بر رفیق رشاست نور دیده  
 ولی کشته ساقی نمیکند تقصیر  
 بین مست است محبت تو غیر و کیم  
 که نقش خان غلام نمیر و در غیر  
 که میکشند درین حلقه با و در غیر  
 حسود و کرمی الصغی بهین و کیم  
 که سابقان کجای بریت ز غم غیر

باز گویم